

تبیین حقایق عرفانی و معرفت‌شناسی در ساقی‌نامه‌های

ادب فارسی

دکتر سیداحمد حسینی کازرونی

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد دزفول

چکیده

ساقی‌نامه، نوعی شعر مثنوی در بحر متقارب است که شاعر در آن خطاب به ساقی مضامینی را در یاد مرگ و بی‌ثباتی حیات دنیوی و بند و اندرز و حکمت و غیره می‌آورد. با اینکه این نوع شعر به سبب ذکر باده و جام، با سایر اشعار خمربه تناسب دارد، اگر دو شرط در آن محقق شود، نوع خاصی در میان اشعار فارسی قرار می‌گیرد: یکی اینکه مثنوی باشد، دیگر اینکه در بحر متقارب گفته شود. از سوی دیگر، روح خاص فلسفی و اخلاقی و عرفانی در این‌گونه منظومه‌ها با مضامین عادی و معمولی، تفاوت و کاربردی آشکار دارد.

در بیشتر ساقی‌نامه‌های ادب فارسی، تجلیات انوار حق، نمودی عینی دارد و شواهد شعری آنها رهنمودی است به معرفت ربّانی.

کلیدواژه‌ها: شراب، ساقی، جام، باده، سُکر و مستی، عرفان.

پیشینه ساقی‌نامه‌سرایی

ظاهراً تنها اثری که از سده چهارم به زبان عربی و در وصف می‌نوشی و باده‌گساری موجود است، تألیفی است به نام قطب‌السرور فی اوصاف الخمر از ابواسحاق ابراهیم معروف به «رقیق‌النّدیم» که در بردارنده حکایاتی در این باره است. (← تکملة مخطوطات

عربی ریو، نمره ۱۱۰۹۴).

در میان اعراب جاهلیت، معمولاً در تشبیب قصاید، دو یا چهار بیت در وصف شراب گفته می‌شد و سپس به اغراض قصیده می‌پرداختند. (← شعراء النمرانیه، بیروت، سال ۱۸۹۰، ص ۴۶۷، پروفیسور محمد شفیع، به نقل از صفحه بیست و نه گلچین معانی).

وصف خمربیات در اوایل اسلام به‌ویژه در عهد عباسی توسط ساقی‌نامه‌سرایان عرب غالباً رایج و معمول بود، هرچند که مسلم‌بن‌ولید، مضامین خمربه‌ای را در قالب غزل و به‌صورت ساقی‌نامه‌ای گیرا سروده، اما ابونواس گوی سبقت را در وصف باده و باده‌نوشی از وی برده است. (نگاه کنید به کتاب الشعر، لیدن، سال ۱۹۰۲ میلادی، ص ۵۱۱، حواشی به قلم پروفیسور محمد شفیع بر چاپ لاهور، فارسی و اردو، به نقل از تذکره میخانه، صفحه سی).

از ابونواس ۲۷۵ منظومه و از ابن‌معتز عباسی ۱۲۵ منظومه در توصیف شراب باقی مانده است. مضامین این خمربه‌ها بیش‌تر در اوصاف شراب، ساقی، ذکر عود و نای، مناظر میخوارگان، ظروف شراب، مجالس می‌نوشی و محافل فتیان بوده که غالباً تکراری بوده و در اشعارشان به‌طور یکنواخت به‌کار می‌رفته است. هواداری شاعران فارسی‌زبان از باده‌گساری‌ها به‌یقین منبعث از نفودی است که شعر عرب، به‌ویژه آثار شاعران عصر جاهلی و صاحبان معلقات سبع و گویندگان دست‌پرورده حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس بر شعر و ادب فارسی داشته‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

باتوجه به معانی گوناگون شراب و می و ساقی و ترکیبات مختلف آن، به‌ضرورت می‌توان ابعاد دنیوی و اخروی آن را در دوران گذشته ادب فارسی نمایان کرد. بدیهی است که نخستین شاعران شادخوار سبک خراسانی در دوره پایانی سده چهارم تا آغازین سال‌های سده ششم هجری که بیشتر در دربار شاهان ترکان شرقی (از جمله غزنویان و برهه‌ای از عهد سلجوقی) به‌زندگی دنیوی مشغول بودند، ید طولایی در وصف رفاه معیشتی و تعابیر خوش‌گذرانی‌های زمینی داشتند.

این منظومه‌پردازان، غافل از جهان آخرت، برای خوشایند شاهان خراباتی و به مقتضای مجالس شادی‌بخش آنان، ابیاتی را در توصیف محافل شبانه و بزم و نشاط آنان می‌سرودند و در برابر آن بار معاصی، به یادش این سروده‌های دنیوی، به دریافت صله و انعام مفتخر می‌شدند. هنوز آیین مزدیسنايي و آداب نصرانیت و مسیحیت، مبنی بر جواز شراب‌نوشی‌ها و باده‌های انگوری، همراه با عادات قومیت‌گرایی حاکمان شرقی، مسلط بر این سرزمین در بعضی از بُرّه‌های زمانی و برخی از نقاط کشور، پنهان و آشکارا مرسوم و معمول بود.

جماعت این شاعران میگسار، بزم مجالس خودکامگان روزگار را رونق می‌بخشیدند و از کرامت‌های غاصبانه این بی‌خبران از قدرت جبروت، ناباورانه از ثروت و دارایی بی‌شمار بهره‌مند می‌شدند.

به گونه مشهود، فخرالدین اسعد گرگانی، آغازگر این ساقی‌نامه‌های دنیوی در ادب فارسی بوده است، هرچند پیش از او رودکی سمرقندی، طرز شراب‌اندازی را در منظومه «مادر می را بکرد باید قربان»، برای نخستین بار در ادب فارسی سروده است. از فخرالدین گرگانی درباره این آب آتش فروغ، تعداد دو بیت شعر خطاب به ساقی در فرهنگ‌های جهانگیری و رشیدی باقی مانده است:

بیا ساقی آن آب آتش فروغ که از دل برد رنگ وز جان دروغ
مغنی بیا و بیار آن سرود که ریزم ز هر دیده صد زنده‌رود

حکیم نظامی - که یکی از بهترین شراب‌نامه‌های ادب فارسی را در بُعد عرشی آن سروده - یکی از معدود شاعرانی است که لب به شراب انگوری نیالوده ولی نغزترین و شیواترین ساقی‌نامه‌ها را که در حدود ۹۰۰ سال پیش سروده، از خود به یادگار گذاشته است:

بیا ساقی آن آب جوی بهشت درافکن بدین جام آتش‌سرشت
لسان‌الغیب حافظ شیرازی نیز که از جاودانه‌های ادب فارسی است، تبخّر ویژه‌اش را در این خصوص به کار بسته و بی‌همتایی خود را در شیوایی کلام و لطف مضمون در

این‌گونه اشعار به اثبات رسانده است:

بیار ساقی آن می که حال آورد کرامت فزاید کمال آورد
ساقی‌نامه نظیری نیشابوری از جهت داشتن مضامین بلند عرفانی و اندیشه‌های
حکیمانه در میان ساقی‌نامه‌های دیگر، کم‌نظیر و از همان زمان دارای معروفیت خاصی
بوده است:

آن جلوه که در پرده روش‌های نهان داشت

از پرده برآمد روشی خوش‌تر از آن داشت
عصر صفوی از ممتازترین دوران ساقی‌نامه‌سرایی در ادب فارسی به‌شمار می‌رود. در
این دوران، ده‌ها شاعر ساقی‌نامه‌سرا در مضامین گوناگون سروده‌های خود را در ابعاد دینی
و دنیوی به‌نظم درآورده و آثاری از خود برجای گذاشته‌اند.

نمایه‌های شراب در شعر عارفان ایران که از سده ششم با سنایی غزنوی آغاز شد و تا
عصر حاضر به حیات خود ادامه می‌دهد، برخلاف اشعار باده‌گساران پیشین، اخلاقی‌بودن
آنهاست. شراب و می در این ساقی‌نامه‌ها، نامی است مجازی که آدمی را به ملکوت و
عرش خدا می‌رساند و به احدیت پیوند می‌دهد.

این‌گونه اشعار در قالب‌ها و مفاهیم و مضامین گوناگون دنیوی و اخروی در ابیاتی
محدود و یا غیرمحدود سروده شده است.

تبیین حقایق عرفانی، معرفت‌شناسی و مسائل اخلاقی در ساقی‌نامه‌ها

در عرفان فارسی، شراب و ترکیبات و مترادف‌های آن با استناد به قرآن کریم و متون
اسلامی، از مقولات اخروی و جهان باقی است که مخصوص اهل کمال است؛ شراب
بی‌خودی است برای امان یافتن از هیولای نفس، و آن شرابی است که جامش روی یار
است و قدح و پیاله‌اش چشم یار؛ آن شراب لایزالی که در پرتو ذوق و نور معرفت پله پله تو
را به ملاقات خدا می‌برد:

شراب و شمع و ذوق و نور عرفان ببین شاهد که از کس نیست پنهان

شراب و شمع شاهد جمله حاضر مشو غافل ز شاهد بازی آخر
شراب بی‌خودی درکش زمانی مگر از دست خود یابی امانی
بخور می تا ز خویشت وارهند وجود قطره با دریا رسانند
شرابی خور که جامش روی یار است پیاله چشم مست باده‌خوارست
شرابی را طلب بی‌ساغر و جام شراب باده‌خوار و ساقی آشام
(نقل اشعار از سجادی، ۱۳۶۲)

شراب به‌طور مطلق کنایت از سُکر و محبت و جذبهٔ حق است و عشق و ذوق و سُکر را
به شراب تشبیه کرده‌اند (کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، ۱۳۴۴، ص ۹۳):
نخفته‌ام به خیالی که می‌پریم شب‌ها

خمار صدشبه دارم شرابخانه کجاست

(حافظ)

شرابخانه: عالم ملکوت، باطن عارف کامل. (سجادی، ۱۳۶۲)

عاشقان را ذوق مستی از شراب دیگر است

وین هوای گرم از فروغ آفتاب دیگر است

(مسعود سعد سلمان)

پیش از اینکه اندر جهان باغ و رز و انگور بود

از شراب لایزالی جان ما مخمور بود

(عطارد نیشابوری)

ساقی قدحی شراب در دست آمد ز شرابخانه سرمست

آن توبه نادرست ما را همچون سر زلف خویش بشکست

از مجلسیان خروش برخاست کان فتنهٔ روزگار بنشست

(شیخ فخرالدین عراقی)

شراب پخته: عالم ملکوت، عیش صرف مجرد از اعتبار عبودیت. (← ریاض‌العارفین،

ص ۴۰، شرح گلشن راز، ص ۳۲)

ما مست شراب جان‌فزاییم
در کنج شرابخانه گنجی است
سرخوش ز می گره‌کشاییم
ما طالب گنج گنج‌هاییم
ز نهار گمان مبر که ماییم
آنها که هوای می ندارند

(عطار نیشابوری)

شراب: تجلیات انوار حق. (← سجادی، ۱۳۶۲)

شرابی که آن شراب عاشقان است
برو مجمر بسوز از عود خواهی
ندارد جام و در ساغر ننگد
که عود عشق در مجمر ننگد

(عطار)

شراب ازل: تجلیات قدم. (← سجادی، ۱۳۶۲)

از شراب الست روز وصال
دل مستم هنوز مخمور است

(عراقی)

شراب عشق: غلیان عشق حق. (← سجادی، ۱۳۶۲)

شراب عشق جوشان‌تر شرابی است
رخ چون ارغوانش آن کند آن
که آن یک دم بود این جاودانی
که صد خم شراب ارغوانی

(عراقی)

(← سجادی، ۱۳۶۲)

بایزید گفت: وقتی در خمار شراب عشق بودم در خلوتخانه «أنا جلیش من ذکرنی»،
بستاخی (گستاخی) بکردم و از آن بستاخی بار بلا بسی کشیدم و جرعه محنت بسی
چشیدم. گفتم: الهی! جوی تو روان، این تشنگی من تا کی؟

زین نادره‌تر که را بود هرگز حال
من تشنه و پیش من روان آب زلال

(کشف الاسرار و عدة الابرار، ۱۳۴۴: ج ۸، ص ۳۸۸)

شراب طهور: عاشق پاک.

کجا شراب طهور است و کجا می انگور

طهور آب حیات است و آن دگر مردار

(سجادی، ۱۳۶۲)

شراب لایزالی: مراتب تجلیاتِ قَدَم. (همان)

همچو عطار این شراب صاف عشق نوش کن از دست ساقی عرب

(عطار)

شراب انس: الطاف الهی.

خواجه عبدالله انصاری گفته است: «الهی! تو دوستان خود را به لطف پیدا گشتی تا قومی را از شراب انس مستان کردی، قومی را به دریای دهشت غرق کردی، ندا از نزدیک شنوایدی و نشان از دور دادی، رهی را بازخواندی و آنکه خود نهان گشتی. از ورای پرده خود را عرضه کردی و به نشان عظمت خود را جلوه کردی تا آن جوانمردان را در وادی دهشت گم کردی و ایشان را در بی‌طاقتی سرگردان کردی. (کشف‌الاسرار و عُدة‌الابرار،

۱۳۴۴: ج ۶، ص ۵۲۸)

لاهیجی گفته است: شراب عبارت از ذوق و وجدان و حالی است که از جلوه محبوب حقیقی ناگاه بر دل سالک عاشق روی می‌نماید و سالک را مست و بیخود می‌سازد. (شرح

گلشن راز، بی تا: ۶۵۱)

ریخت ساقی، بحرها در کام دل هم نشد سیراب در آشام دل
هفت دریا را به یک دم درکشید می‌زند او نعره هل من مزید
درحقیقت دان که دل شد جام جم می‌نماید اندر او هر بیش و کم
ساقیا می‌ده که هشیارم کند مستی‌اش زین خواب بیدارم کند
زان می‌ای که آرد خمارش نیستی فارغ از هستی و پندارم کند
زهی شربت شیرین که آب شراب طهور است که از کف ساقی باقی نوشد و زهی لذت
که از مشاهده جمال محبوب و آن باده دارد. (همان، ص ۵۲۳)

از می عشقت عناصر سرخوش‌اند از هوای روی تو در آتش‌اند

و وجود هر موجودی شراب محبت الهی است که در خم استعداد و قابلیت او ریخته‌اند.

(همان، ص ۶۱۳)

شراب توحید: محوشدن در ذات و مبراگشتن از تمامی شواغل (گرفتاری‌های) دنیا.

چون زمستی می‌توان رستی ز هستی لاجرم

عاشقان را می‌پرستی به ز طاعات آمده

(سجادی، ۱۳۶۲)

شُزب: حلاوت طاعت و لذت کرامت و راحت انس، هیچ‌کاری بی‌شراب نتواند کرد و چنان‌که شرب تن از آب باشد، شرب دل از راحت و حلاوت دل باشد، مرید و عارف باید که از شراب ارادت، بیگانه باشد. (← کشف‌المحجوب، ۱۳۵۸: ص ۵۰۷)

گفته‌اند: «الشُّرْبُ تَلْقَى الْأَرْوَاحَ وَالْأَسْرَارَ الظَّاهِرَةَ لَمَا يُرِيدُ عَلَيْهَا مِنَ الْكِرَامَاتِ.» (اللَّمَع

فِي التَّصَوُّفِ، ۱۹۱۴: ص ۳۷۲)

خواجه عبدالله انصاری گفته است: «از چشمه معرفت جوی‌ها روان کرده، هریکی شرب ساخته، و استقصای دولت دین، هر یکی را از آن منهل پدید کرده، دوازده نهرند که شرب را شایند (شایسته‌اند): اول، آشنایی و آخر دوستی...» (← سجادی، ۱۳۶۲).

پیر طریقت گفت: الهی! شرب می‌شناسم، اما واخوردن نمی‌یارم... سقایه مرا سیر نمی‌کند، من در طلب دریایم بر هزار چشمه و جوی گذر کردم تا بود که دریا دریابم... (کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، ج ۳، ص ۷۷۹)

ساقی به نور باده برافروز جام ما / مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم / ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
(حافظ)

زبان فارسی که ذوقی‌ترین و پرکنایه‌ترین زبان جهان بشری است، گنجایش آن را دارد که واژگان و ترکیباتش را با استفاده از ایهام و ابهام و سایر آرایه‌های ادبی به جهات حقیقی و مجازی سوق داد و معانی گوناگونی از آن استنباط و دریافت کرد.

کاربرد واژه‌ها و ترکیبات باده و باده‌گساری، ساقی و ساقی‌گری، شراب‌دنیوی و اخروی،

می‌انگوری و توحیدی، میخانه فرشی و عرشی، مصطبه ادنی و ملکوت اعلی، خرابیات دنیا و آخرت، همه و همه ترکیباتی از سنخ این مفاهیم است که آدمی را به دنیا و آخرت مشغول می‌سازد. لفظ و قالب یکی است و همین اشتراک مضمون و مفهوم است که یکی را گرفتار دنیا می‌سازد و دیگری را به عرش خدا می‌رساند. به قول مولانا:

اشتراک لفظ، دائم ره‌زن است اشتراک کسب و مؤمن در تن است
هر دو گر یک نام دارد در سخن لیک فرق است این حسن با آن حسن
اشتباهی هست لفظی در میان لیک خود کاو آسمان کاو ریسمان
(مثنوی معنوی، بی‌تا: دفتر ششم، ص ۱۰۷۵-۱۰۷۴)

اصطلاحات عرفانی درخصوص می ربانی و شکر معنوی در آثار همه عارفان بزرگ ادب فارسی از قبیل سنایی غزنوی، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، جلال‌الدین محمد مولوی، لسان‌الغیب حافظ شیرازی، شیخ محمود شبستری، شاه نعمت‌الله ولی، عبدالرحمن جامی و دیگر فرزندگان عرفان ادب فارسی جلوه‌گر است.

خلاصه اینکه: «قصید شاعران عارف از استعمال کلمات «می» و «مستی»، معانی کنایی و رمزی است.» (رزمجو، ۱۳۳۶: ج ۲، ص ۷۶).

هاتف اصفهانی (ف: ۱۱۹۸ ه. ق.) می‌گوید: مقصود ارباب معرفت اعم از یاران سکر یا هشیاری از یادکرد می و ساقی و ابزار و ادوات رامشگری و شاهدپرستی، بیان اسرار نهفته‌ای است که با اشاراتی همراه و قابل تعبیر است و همانا اینکه خدا یکی است و شریک و همتایی ندارد:

هاتف ارباب معرفت که کهی مست خوانندشان و گه هشیار
از می و چنگ و مطرب و ساقی وز مغ و دیر و شاهد و زَنّار
قصید ایشان نهفته اسراری است که به ایما کنند گاه اظهار
پی بری گر به رازشان دانی که همین است سرّ آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

(دیوان هاتف اصفهانی، ۱۳۳۲: ج ۳، ص ۱۹)

امام محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰) در کتاب کیمیای سعادت درباره ذکر مصطلحات عرفانی و مقصود از یادکرد آنها چنین نوشته است:

کسانی که به دوستی حق تعالی مستغرق باشند، ایشان از هر یکی از آن کلمات معنی ای فهم کنند که درخور حال ایشان باشد و باشد که از زلف، ظلمت کفر فهم کنند و از نور روی، نور ایمان فهم کنند... و چون حدیث شراب و مستی بود، در شعر نه آن ظاهر فهم کنند، مثلاً چون گویند:

گر می دوهزار رطل برپیمایی تا خود نخوری نباشدت شیدایی

از این، آن فهم کنند که کار دین به حدیث و علم راست نیاید، به ذوق راست آید... و آنچه از بیت‌های خرابات گویند، هم فهم دیگر کنند، مثلاً چون گویند:

هر که او به خرابات نشد بی‌دین است زیرا که خرابات اصول دین است
ایشان از این خرابات، خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین آن است که این صفات که آبادان است خراب شود تا آنکه ناپیداست در گوهر آدمی پدید آید و آبادان شود. (← کیمیای سعادت، ۱۳۶۴: ۴۸۵-۴۸۴)

عارفان مسلمان در طی سده‌های گذشته به زبان‌های فارسی و عربی، با لغات و کلماتی که هرکدام رمز یک معنی و حقیقت است سفینه‌هایی مملو از عارفانه‌های ناب پدید آورده‌اند که در ادبیات سمبلیک جهانی مانا و پایدارند.

در این نوع ادبی، هر واژه ظاهری دارد و باطنی و «این عین اقتباس از کار قرآن است: ظاهر و باطن... یعنی قرآن یک ظاهر دارد و یک باطن؛ اهل ظاهر، ظاهرش را می‌فهمند و اهل باطن، باطنش را... دلیل رمزگفتن و ذووجه‌سرودن اینها نیز دو دلیل دارد: اول آنکه شعر و ادب و فصاحت و بلاغت و زیبایی بیان، وسیله‌ای است برای بهتر رساندن هر پیام... خود قرآن کریم از همین معنی استفاده کرده است؛ یعنی قرآن، هنر را در خدمت پیام الهی قرار داده و این امتیاز در قرآن، عامل فوق‌العاده مؤثری در پیشرفت و پیشبرد اهداف قرآن بوده است و می‌بینیم که یک جهت اعجاز قرآن در فصاحت و زیبایی آن است. عرفا هم برای پیام عرفانی خودشان از زیبایی ادب و از این تشبیه‌ها و تمثیل‌ها استفاده کرده‌اند.»

(← تماشاگاه راز، ۱۳۵۹: ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۲۹)

و دلیل دوم همان است که شیخ محمود شبستری (ف، ۷۲۰ ه. ق.) گفته است:

عروض و قافیه معنی نسنجد	که هر ظرفی در او معنی نگنجد
معانی هرگز اندر حرف ناید	که بحر قلزم اندر ظرف ناید
ندارد عالم معنی نهایت	کجا بیند مرا او را چشم غایت
مر آن معنی که شد از ذوق پیدا	کجا تعبیر لفظی یابد او را
چو اهل دل کند تفسیر معنی	به ماندنی کند تعبیر معنی

(← مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز، ۱۳۳۷: ۷۲۶)

بدیهی است که فقط عارفان و آشنایان به عالم عرفانند که می‌توانند به حقایق عرفانی واقف باشند، زیرا عرفان زبان عشق است و عشق به معرفت قابل شرح و بیان نیست. به گفته مولانا:

اصطلاحاتی است مر ابدال را که از آن نبود خبر اقوال را

(مثنوی معنوی، بی‌تا: دفتر اول، ص ۱۶۸)

می‌دانیم که هر فرقه‌ای برای خود، الفاظ بالکنایه و اصطلاحات خاصی وضع کرده که ممکن است برای اغیار نامفهوم باشد، چنان‌که «در کلمات اکابر به‌ویژه علمای اخلاق (معانی لغویه و یا معانی مقصوده) بسیار است. نراقی (در این خصوص) گفته است:

در حیرتم آیا ز چه رو مدرسه کردند جایی که در آن میکده بنیاد توان کرد
(ربحانة الادب فی...، ۱۳۲۷: ۳۹۴)

با مطالعه این احوال معلوم می‌شود که حقیقت شراب در اشعار عارفان «عبارت از ذوق و وجدان و حالی است که از جلوه محبوب حقیقی، ناگاه بر دل سالک عاشق روی می‌نماید و سالک را مست و بیخود می‌سازد. (مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز، ۱۳۳۷: ۶۰۳)

و مقصود از شرب «حلاوت طاعت و لذت کرامت و راحت انس است و هیچ‌کس کار بی‌شرب نتواند کرد و چنان‌که شرب تن از آب باشد، شرب دل از راحت و حلاوت دل باشد.» (کشف‌المحجوب، ۱۳۵۸: ۵۰۷)

و از میخانه یا شرابخانه و خرابات «عالم ملکوت و نیز باطن عارف کامل» را اراده کنند

و از ساقی یا شراب‌دار «فِیاض مطلق و در بعضی موارد، ساقی کوثر و به طریق استعارت، مرشد کامل» منظور نظر است و منظور از جام و ساغر «دل عارف سالک است که مالا مال از معرفت است». (← سجادی، ۱۳۶۲: ۱۴۸، ۲۵۲ و ۲۸۱)

و مستی «کنایه از حال بیخودی است، چه، در راه عرفان، بعد از پیر دو وسیله مؤثر، عشق و باده است. عشق، تمام کثرات و عوایق را زدوده و محو می‌کند و سالک را به مرکزیت و وحدت جمعی می‌رساند، به بیخودی رسیدن، وصول به نتیجه مطلوب است». (← رزمجو، ۱۳۳۶: ج ۲، ص ۷۹)

لسان‌الغیب حافظ شیرازی به شکرانه آگاهی از راز روزگاران بر لب جام وحدت بوسه می‌زند و مستانه ندا درمی‌دهد:

بدین شکرانه می‌بوسم لب جام که کرد آگه ز راز روزگارم

(بامداد، بی تا: ۱۳۲)

اما شراب حقیقی آن شراب طهوری است که نفس پرستی و خودبینی عاشقان را خنثی می‌کند و آنان را از پلیدی‌ها و ناپاکی‌های دنیوی رها می‌سازد:

طهور آن می بود کز لوث هستی تو را پاکی دهد در وقتِ مستی
و آیه کریمه «... وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (دهر / ۲۱) ناظر بر آن است که حق، ساقی شراب طهور است. (مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز، ۱۳۳۷: ۶۰۹)

و بالجمله، شراب به‌طور مطلق کنایت از سکر و آن محبت و جذبه حق است و عشق و ذوق و سکر را به شراب تشبیه کرده‌اند. (← سجادی، ۱۳۶۲)

همچنین: از مطلق شراب، تجلیات انوار حق خواسته‌اند؛ عطار گوید:

شرابی که آن شراب عاشقان است ندارد جام و در ساغر ننگد
برو مجمر بسوزار عود خواهی که عود عشق در مجمر ننگد
از شراب ازل نیز تجلیات قدم و از شراب عشق نیز غلیان عشق را اراده کنند و از شراب طهور، عاشق پاک را خواهند:

کجا شراب طهور است کجا می انگور طهور آب حیات است، آن دگر مردار

تبيين حقايق عرفانی و معرفت‌شناسی در... ۴۳

و از شراب معرفت، همان معرفت خواهند که فرمود: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ». (رزمجو، ۱۳۳۶: ۷۹)

خواجه عبدالله انصاری گفته است: «بار خدایا! به روی زمین بندگانند که آشامنده شراب معرفت‌اند و مست از جام محبت تا هرچند که از حقیقت آن شراب در دنیا جز بویی نه و از حقیقت آن مستی جز نمایشی نه». (← سجادی، ۱۳۶۲: ۲۸۳)

در جهان بینی عرفانی، عرفا دنیا را با همه پهناوری خمخانه خداوندی و ذرات عالم را پیمانه آن می‌دانند و بدین‌گونه هرچه در میان فرش و عرش و ماورای آن است از شرب این خمخانه مست‌اند. به قول شیخ محمود شبستری:

همه عالم چه؟ یک خمخانه اوست

دل هر ذره‌ای پیمانه اوست

خرد مست و ملایک مست و جان مست

هوا مست و زمین مست آسمان مست

(مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز، ۱۳۳۷: ۷۶۳)

به پندار حافظ با جرعه‌نوشی از می وحدت می‌توان بر مشکلات عقلانی فایق آمد و برای رسیدن بدین کار چه بهتر که گوهر عقل را در برابر این جام الستی صرف کنی تا مؤید به لطف خدایی شوی:

حلّ هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود آزمودیم به یک جرعه می حاصل بود

(دیوان حافظ، بی تا: ۹۰)

بهای باده چون لعل چیست؟ گوهر عقل

بیا که سود کسی برد که این تجارت کرد

(همان)

حاصل عمر تو حافظ در جهان باده صافی است باقی ترهات

(← بامداد، بی تا: ۱۳۳)

خرابات، آشیان و جایگاه روح ربّانی و عرش خدایی است و خراباتی به معنای

کفرزدایی و از خودرهایی است:

خراباتی شدن، از خود رهایی است

خودی کفر است اگر خود پارسایی است

خرابات، آشیان مرغ جان است

خرابات آستان لامکان است

(مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ۱۳۳۷: ۷۶۳)

در میان خیل شاعران ادب فارسی، حکیم نظامی گنجوی (۶۱۴-۵۳۰ ه.ق.) و مولانا جلال‌الدین محمد مولوی (۶۷۲-۶۰۴) از صاحب‌دلانی هستند که در تمامی دوران حیاتشان از بادهٔ انگوری لب تر نکرده، اما ناب‌ترین شراب‌نامه‌های نغز فارسی را از خود به یادگار گذاشته‌اند.

نظامی در ابیاتی از مثنوی شرفنامهٔ خود به خدای عالم سوگند یاد کرده که از طعم بادهٔ انگوری بی‌خبر است و از بیان می، سکر و بی‌خبری را طلب کرده است:

نپنداری ای خضر پیروز پی که از می مرا هست مقصود می
از این می همه بیخودی خواستم بدان بیخودی مجلس آراستم
مرا ساقی از وعدهٔ ایزدی است صبوح از خرابی، می از بیخودی است
وگرنه به یزدان که تا بوده‌ام به می دامن لب نیالوده‌ام
گر از می شدم هرگز آلوده‌کام حلال خدای است بر من حرام

(کلیات خمسة نظامی گنجه‌ای، ۱۳۵۱: بخش شرفنامه، ص ۸۵۵)

مولانا در غزلیات نابش، چنان گرفتار مستی و بی‌خبری عرفانی است که عقل را لنگر و بازدارندهٔ مستی و شیدایی می‌داند. وی مستان انگوری را مست جام ابتر و در برابر، خود را مست حوض کوثر می‌شمرد و بدین‌گونه پلهٔ پله تا ملاقات خدا می‌رود:

ای یار من، ای خویش من، مستی بیاور پیش من

روزی که مستی کم کنم از عمر خویشش نشمرم

چند آزمایم خویش را وین جان عقل‌اندیش را؟

روزی که مستم، کشتی‌ام، روزی که عاقل لنگرم

کو خمر تن، کو خمر جان؟ کو آسمان، کو ریسمان؟

تو مست جام ابتری، من مست حوض کوثرم

مستی بنوشد قی کند، مستی زمین را طی کند

آن خوار و زار اندر زمین، وین آسمان محترم

(کلیات شمس یا دیوان کبیر، ۱۳۵۵: جزو سوم، ص ۱۷۴)

در جزو پنجم دیوان کبیر، مولانا خود را مست از شراب پاک و حدانیت و دور از گندنای

دنیوی معرفی می‌کند؛ یعنی همان شراب طهوری که خداوند وعده آن را به بهشتیان در

بهشت برین داده است:

من مست آن باده نیم که محتسب منعم کند

مست از شراب وحدتم، فارغ شده از رنگ و بو

از آسمان آمد ندا که ای بزم‌تان ما را فدا

طوبی لکم طوبی لکم طیبوا کراماً واشربوا

(همان، ص ۱۵۴)

محمد مغربی (ف: ۸۰۹ ه. ق.) در ابیاتی از مثنوی خود، کلماتی مانند: خمر و خمار،

خرابات و خراباتی، می و میخانه، رند و ولی خدا، شراب و شراب‌دار، متناسب و مراعات

نظیروار به گونه رمزی و کنایی نقل کرده است. وی در این ابیات، مغز نغز و جان و معنی را

خواستار است نه ظواهر و قشر و پوسته:

خرابیات و خراباتی و خمار

اگر بینی در این دیوان اشعار

حریف ساقی و مرد مناجات

می و میخانه و رند و خرابات

نهاده بر سر می جان و تن را

گرو کرده به باده خویشتن را

برو مقصود از آن گفتار دریاب

مشو زنه از آن گفتار در تاب

اگر هستی ز ارباب اشارت

میبچ اندر سر و پای عبارت

نظر را نغز کن تا نغز بینی گذر از پوست کن تا مغز بینی
 چو هر یک را از این الفاظ جانی است به زیر هر یکی پنهان جهانی است
 تو جاننش را طلب از جسم بگذر مسمی جوی باش، از اسم بگذر
 (همان، ص ۶۸۹)

علاوه بر شاعران عارف نامداری که در بالا ذکر شد، برخی از فقیهان متقی و فلاسفه بزرگ ایرانی که در شعر فارسی ذوق و استعدادی داشته‌اند در خصوص اصطلاحات رمزی و کنایی شراب و شراب‌نوشی و اصطلاحات و ترکیبات معنوی آنها، اشعاری ماندگار سروده‌اند که در زیر به ذکر برخی از آنها اشاره می‌شود:

شیخ بهائی (۱۰۳۱-۹۵۳ ه. ق.) در مثنوی زیر از کارآیی شراب عشق سخن می‌راند و می‌گوید: برای یافتن حق می‌توان از میکده هم گذشت و خانه و صاحبخانه را پیدا کرد:
 شراب عشق می‌سازد تو را از سر کار آگه

نه تدقیقات مشایی و تحقیقات اشراقی
 (← کلیات اشعار موش و گربه، ۱۳۶۶: ۶۵)

در میکده دوش زاهدی دیدم مست تسبیح به گردن و صراحی در دست
 گفتم ز چه در میکده جا کردی؟ گفت: از میکده هم به سوی حق راهی هست
 (همان، ص ۷۷)

روزی که برفتند حریفان پی هر کار انسانی
 زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمار
 حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

من یار طلب کردم و او جلوه‌گه یار
 او خانه همی جوید و من صاحب خانه

(همان، ص ۷۸)

ملاً احمد نراقی (ف: ۱۲۴۵ ه. ق.) در ابیات زیر از خم وحدت، نشئه صهبای عشق و همت

والای آن بدین‌گونه سخن رانده است:

حوریان بر کف گرفته جام‌ها منتظر در بام‌ها و شام‌ها
جرع‌های از خم وحدت نوش کن شاه و شاهی جمله را فرموش کن
تا ببینی نشئه صهبای عشق تا ببینی همت والای عشق

(طالقدیس، ۱۳۷۴: ۵۶، ۴۰۶ و ۴۰۷)

حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۸۹-۱۲۱۲) درخصوص پارسایان ریایی، زاهدان دین‌فروش، میخانه عشق، خاک در میخانه و به نوانشستن جوانان عراقی چنین سروده است:

پارسایان ریایی ز هوا بنشینند
گر به خاک در میخانه چو ما بنشینند
راست شو ساقی و بر رغم مخالف، می ده

تا جوانان عراقی به نوا بنشینند

(دیوان ملاهادی سبزواری، بی‌تا: ۳۵)

ما ز میخانه عشقیم، گدایانی چند
باده‌نوشان و خموشان و خروشانى چند...

زاهد از باده‌فروشان بگذر، دین‌مفروش
خرده‌بین‌هاست در این حلقه و رندانی چند

(همان، ص ۴۳)

ساقی قدحی درده تقرب و تعلل چیست
ایام بهار آمد، بی‌باده نشاید زیست
مسئند ز لعل او، گل، خاصه بنی‌آدم

از جام شهود آن کس کو بهره ندارد کیست؟

(همان، ص ۵۷)

در ابیاتی دیگر بلبلان را به نمایش گل‌های بهاری فرا می‌خواند و به ساقیان می‌گوید بنوشانید و بنوازید که زندگی بدون جام می‌عشق حرام اندر حرام است:

گل آمد، بلبلان را این پیام است	که بی می‌زندگی دیگر حرام است
بزن مطرب که دور زاهدان رفت	بیا ساقی که اکنون دور جام است
مده ناصح دگر پندم در این فصل	کسی کو مست می‌نبود کدام است
شدم تا من خراب آن می‌لعل	خراباتم محل، شربم مدام است
دلم اسرار جام جم، نهان داشت	از آنم از ازل اسرار نام است

(همان، ص ۶۰)

میرزا حبیب خراسانی (۱۳۲۷-۱۲۶۶ ه. ق.) از شاعران عارف نیمه سده چهاردهم ایران، در کیش عشق، میکده را بیت‌الحرام و پیغمبر و امام را شاهد و ساقی پاکان خدایی دانسته است:

تا می‌به کیش زاهد و مفتی حرام شد
 ما را فضای میکده بیت‌الحرام شد
 در کیش عشق بود که رندان مست را
 ششاهد پیمبر آمد و ساقی امام شد
 در کوی عشق خاک شو ای دل که خاک بود
 آن کیش نصیب جرعه کاس‌الکرام شد
 لب بر لب پیاله مگر می‌نهد حبیب
 هر صبح و شام که این همه شیرین کلام شد
 (دیوان میرزا حبیب خراسانی، ۱۳۳۰: ۹۳)

او در دو بیتی زیر به رمز و کنایه، سرای پیر مغان را با مسجد و میخانه یکسان و گاهی برتر از آن می‌شمرد:

تو می‌روی به مسجد و من سوی می‌فروش
 ای نور دیده جای عتاب و خطاب نیست

من سال‌ها به مسجد و میخانه بوده‌ام

جز در سرای پیر مغان فتح باب نیست

(همان، ص ۱۰۰)

همو، بنیاد طاق و ایوان خرابات را از رواق رفیع مسجد و صومعه پایدارتر و پرتو ساغر

می را درخشان‌تر از انوار دیگر منظور می‌نماید:

مسجد و صومعه را گرچه رواقی است بلند

طاق و ایوان خرابات، بنایی دگر است

دفتر معرفت از نور و ضیایی دارد

باز در ساغر می نور و ضیایی دگر است

(همان، ص ۱۱۰)

در شعری دیگر، حدیث پیر خرابات را که بدو گفته است «عافیت را در کوی می‌فروشان

طلب کن نه در جای دگر»، جاودانه آویزه گوش کرده است:

ز پسند حضرت پیر خرابات هنوزم این حدیث اندر به گوش است

که زیر چرخ، جای عافیت نیست وگر باشد به کوی می‌فروش است

(همان، ص ۱۲۲)

علامه طباطبایی (۱۳۶۰-۱۲۸۱ ه.ق.)، این عالم ربّانی، خود را اخلاص کیش دلداران

دانسته است، یعنی همان مهرکیشانی که سکر و می‌پرستی را برگزیده‌اند و از صحو و

هشیاری برکنارند:

همی گویم و گفته‌ام بارها بود کیش من، مهر دلدارها

پرستش به مستی است در کیش مهر برونند زین جرگه هشیارها

(← تماشاگه راز، ۱۳۵۹: ۱۲۱)

در شعری دیگر، این علامه روحانی به یاد خم ابروی زیبارویان، جام الستی را در منظر

بهشتی و در بزم می‌خواران سر می‌کشد تا شاید گره از راز جهان باز کند:

به یاد خم ابروی گل‌رخان بکش جام در بزم می‌خوارها

گره را ز راز جهان باز کن
 فریب جهان را مخور زینهار
 پیایی بکش جام و سرگرم باش
 که آسان کند باده دشوارها
 که در پای این گل بود خارها
 بهل گر بگیرند بیکارها
 (همان، ص ۱۲۳)

کتابنامه

قرآن کریم.

انصاری، خواجه عبدالله (مفسر). ۱۳۴۴. کشف الاسرار و عدة الابرار. ۱۰ مجلد. تهران: بی‌نا.
 بامداد، محمّدعلی. بی‌تا. حافظ‌شناسی یا الهامات خواجه. تهران: بانک ملی ایران.
 تبریزی (مدّرس)، محمّدعلی. ۱۳۲۷. ریحانة الادب فی تراجم‌المعروفین بالکنیه واللقب. تهران:
 علمی.

حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین. بی‌تا. دیوان. به اهتمام محمّد قزوینی و دکتر قاسم غنی. تهران:
 زوّار.

خراسانی، میرزا حبیب. ۱۳۳۰. دیوان. به اهتمام علی حبیب. مشهد.
 رزمجو، حسین. ۱۳۳۶. شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی. ج ۲. چ ۲. انتشارات آستان
 قدس رضوی.

سبزواری، (ملاً) هادی. بی‌تا. دیوان. به اهتمام مرتضی مدّرتسی چهاردهی. تهران: محمودی.
 سجّادی، سیدجعفر. ۱۳۶۲. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. چ ۳. تهران: طهوری.
 سراج طوسی، ابونصر عبدالله بن علی. ۱۹۱۴ م. اللمع فی التّصوف. لیدن.

شبستری، (شیخ) محمود. ۱۳۳۰. شرح گلشن راز. به کوشش محمّدابراهیم سبزواری. تهران: بی‌نا.
 عاملی (شیخ‌بهایبی)، شیخ بهاء‌الدین محمّد. ۱۳۶۶. کلیات اشعار موش و گربه. با تصحیح و مقدّمه
 مهدی توحیدی‌پور. تهران: محمودی.

عطار نیشابوری. ۱۳۵۵. دیوان. با مقدّمه و تصحیح سعید نفیسی. تهران: سنایی.
 غزالی، محمّد. ۱۳۶۴. کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیوچم. تهران: علمی و فرهنگی.

تبیین حقایق عرفانی و معرفت‌شناسی در... ۵۱

لاهیجی، (شیخ) محمدبن علی جیلانی (گیلانی). ۱۳۳۷. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. با مقدمه کیوان سمیعی. تهران: محمودی.

_____ (شارح). بی‌تا. شرح گلشن راز. بی‌جا: بی‌نا.

مطهری، مرتضی. ۱۳۵۹. تماشاگه راز. تهران: صدرا.

مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۵۵. کلیات شمس یا دیوان کبیر. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.

_____ بی‌تا. مثنوی معنوی. تصحیح رینولد الین نیکلسون. چ ۳. تهران: امیرکبیر.

نراقی، (ملّا) احمد. ۱۳۷۴. طاق‌دیس. به کوشش احمد فروموند. تهران: بی‌نا.

نظامی گنجه‌ای. ۱۳۵۱. کلیات خمسه، بخش شرف‌نامه. چ ۳. تهران: امیرکبیر.

هاتف اصفهانی. ۱۳۳۲. دیوان. به تصحیح وحید دستگردی، مقدمه عباس اقبال آشتیانی. چ ۳. تهران: کتاب‌فروشی ادب و مجله‌ارمغان.

هجویری، ابوالحسن علی‌بن عثمان بن جلابی. ۱۳۵۸. کشف‌المحجوب. تصحیح روکوفسکی. چ ۱. تهران: طهوری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

